

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، سال سوم، شماره ۵، زمستان ۱۳۹۰
وطن دوستی در سروده های اخوان ثالث و ایلیا ابوماضی*

دکتر بهجت السادات حجازی
استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان
فائزه رحیمی
دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات تطبیقی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

وطن دوستی جزئی از هویت ملی است که در شعر بعضی شاعران به خصوص زمانی که بیم تجاوز بیگانگان می رود، پر رنگ تر می شود. فردوسی پیش کسوت و سردمدار شاعرانی است که دل در گرو حفظ هویت ملی و افتخارات قومی دارند. هرچند که از نظر تاریخی وی در بدو شکوفایی تمدن ایرانی قرار گرفته است و طبعاً به اقتضای زمان و همانند تمدن های دیگر، قرعه سرودن حماسه های ملی به نام وی که ذوق و قریحه ای توانا در این نوع ادبی دارد؛ می افتد. پس از عصر حماسه سرایی فردوسی، در دوره مشروطیت با ظهور شاعرانی چون: «ادیب الممالک فراهانی»، «سید اشرف قزوینی»، «عارف قزوینی» و «ملک الشعرا بهار» بار دیگر ملی گرایی و عشق به وطن در شعر شاعران احیا می گردد. و در شعر معاصر مهدی اخوان ثالث به تاسی از فردوسی، نماینده شعر حماسی و وطن گرایانه می شود. در شعر معاصر عرب نیز ایلیا ابوماضی به وطن دوستی شهرت دارد.

در این گفتار به بررسی همانندی های بین اشعار این دو شاعر با محوریت وطن دوستی پرداخته شده است.

واژگان کلیدی

وطن دوستی، اخوان ثالث، ایلیا ابوماضی، مهاجرت، ظلم ستیزی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۶/۱۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۱۱/۱۷
نشانی پست الکترونیکی نویسنده:

۱- مقدمه

همواره میان متون ادبی ملل متفاوت چه در حوزه نظم و چه در حوزه نثر، همانندی های در خور پژوهش وجود دارد. بررسی منشأ ظهور این مشابهت ها، یکی از محور های اصلی ادبیات تطبیقی است. ادبیات تطبیقی ابتدا از فرانسه آغاز می گردد و سپس، در کشورهای دیگر گسترش می یابد. دو مکتب برجسته ادبیات تطبیقی؛ مکتب فرانسه و مکتب آمریکا است که تفاوت های اساسی بین آن دو مشاهده می گردد. «مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه از چارچوب پژوهش های ادبی که آن را در ضمن حوزه های ادبیات تطبیقی به شمار می آورد، تجاوز نمی کند و به مقایسه ادبیاتی مشخص با ادبیات سایر ملل یا برخی از آن ها عنایت دارد. همچنین، به مقایسه یک اثر ادبی در یکی از زبان ها با اثری مشابه در زبانی دیگر اهتمام می ورزد. به اعتقاد فرانسوی ها مقایسه بین ادبیات و سایر هنرها در حوزه موضوع های ادبیات تطبیقی جای نمی گیرد.» (سیدی، ۱۳۸۲: ۱۸). مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی، به بررسی ادبیات فراتر از حد و مرز ملی عنایت دارد. در این نگرش زبان تعیین کننده نوع ادبیات نیست. بر اساس این دیدگاه «ممکن است میان ادبیات و دیگر هنرها مقایسه انجام گیرد و یا رابطه ادبیات و سایر پژوهش های علوم انسانی بررسی شود. از این رو مثلاً موضوعی چون ادبیات و روان شناسی از پژوهش های ادبیات تطبیقی به شمار می آید. بر مبنای این تفکر فراگیر پژوهش های ادبیات تطبیقی قابل شمارش نیست.» (همان: ۲۴).

از نظر مکتب فرانسه باید میان دو ادبیاتی که قرار است مقایسه شوند، روابط تاریخی باشد و اگر دلایل و قراین بر ارتباط دو ادب وجود نداشته باشد، برای بررسی تطبیقی مجال نمی ماند. یعنی هدف از بررسی تطبیقی کشف حوزه های تأثیر و تأثر است؛ اما طبق این دیدگاه بررسی هنرهای متشابه دو ادبیات مختلف که بین آن ها برخورد تاریخی رخ نداده باشد، فایده چندانی در بر ندارد (همان: ۱۹).

ولی همیشه بین دو اثر مشابه رابطه تأثیر و تأثر وجود ندارد و گاه حوزه کشف مشابهت ها را باید بر مبنای مطالعات غیر ادبی جستجو کرد. مثلاً ممکن است این همانندی ها مبتنی بر کاوش های روان شناختی، ضمیر ناخود آگاه جمعی آدمیان

باشد یا فارغ از هر گونه ارتباط، اقتباس و الهام گیری، نتیجه توارد باشد و یا حاصل نیازها، آرمان ها و آرزو های مشترک انسان ها باشد.

در شعرهای ایلیا ابوماضی و اخوان ثالث می توان رویکرد وطن گرایانه را مشاهده کرد؛ ولی آیا مقایسه بین سروده های این دو شاعر بر اساس کدام مکتب ادبیات تطبیقی است؟ چه همانندی ها و ناهمسانی هایی بین این دو شاعر در اندیشه ملی گرایانه وجود دارد؟

در زمینه پیشینه این پژوهش باید بیان کنیم که در کتاب مروارید شرق نوشته دکتر میرقادری و دکتر دهقانیان، تحقیق نسبتاً جامعی راجع به زندگینامه ایلیا ابوماضی و تأثیر پذیری از مکاتب ادبیات تطبیقی آمریکا و سمبولیسم در شعر او، انجام شده است. همچنین، مقاله ای با عنوان «عشق، وطن و فلسفه هستی در شعر ایلیا ابوماضی» از همین نویسندگان به رشته تحریر درآمده است که وطن دوستی بخشی از آن مقاله را به خود اختصاص داده است.

ولی این نوشتار با محوریت «وطن دوستی» با تأکید بر پدیده های مهاجرت و ظلم ستیزی در بستر ادبیات تطبیقی، به بررسی همانندی ها و ناهمسانی های این دو شاعر در زمینه وطن دوستی می پردازد.

۲- رابطه وطن و هویت ملی

همواره تحولات اجتماعی و سیاسی در باز آفرینی، غنا و شکوفایی ادبیات یک سرزمین نقش مهمی داشته است. «پس از پایان دوره عثمانی در عصر نهضت در نتیجه ارتباط شاعران و نویسندگان نهضت ادبی مسیحیان لبنان با اروپا و غرب، زمینه ورود مضامین جدید سیاسی و اجتماعی، نظیر آزادی، وطن دوستی، حقوق زنان،... به شعر عرب و غنای آن فراهم گردید.» (میرقادری و دهقانیان، ۱۳۸۹: ۵).

وطن دوستی و حفظ هویت ملی سنگ بنای دستیابی به هویت انسانی است. همواره هویت ملی و به تعبیر دیگر، مجموعه ای از زبان، فرهنگ، آداب و رسوم، شعائر دینی، اساطیر و داستان های قومی در هر سرزمینی از قداست و ارزشی خاص برخوردار بوده است. و خاستگاه بروز و نمایش دلآوری ها و پهلوانی ها و شجاعت ها در کشاکش رویدادهای سهمگین و خانمان سوز شده است.

از دیر باز مردم صاحب تمدن‌های درخشان ناخودآگاه با کشش و علاقه‌ای ذاتی به هویت ملی و فرهنگی خود، به آن مباحثات ورزیده؛ موجبات اعتماد به نفس خود را در رویارویی با بیگانگان هر چه بیشتر فراهم نموده‌اند. چنانکه شواهد تاریخی نشان می‌دهد؛ ایرانیان با یک تمدن شکوهمند در بستر زمان حفظ هویت ملی خود را چه با انگیزه‌های سیاسی و چه فارغ از اهداف و انگیزه‌های سیاسی برای تقویت خود باوری و استحکام پیوند نیروهای درونی لازم و ضروری می‌دانستند؛ به خصوص زمانی که بیم تجاوز بیگانگان به حریم خود را احساس می‌کردند و این امری کاملاً طبیعی و فراگیر است؛ ولی زمانی که خوف و هراس تجاوز سلطه‌گران، دغدغه خاطر مردم این سرزمین نبوده است و نسیم صلح و آرامش وزیدن می‌گیرد، تجلی هویت انسانی بر هویت ملی - بدون حذف یا بی‌اعتنایی نسبت به آن - ارجحیت می‌یابد (حجازی، ۱۳۸۵: ۱۰).

وطن دوستی که جزیی از هویت ملی هر فرد به شمار می‌آید، در شعر بعضی شاعران نمود بیشتری دارد. فردوسی پیش کسوت و سردمدار شاعرانی است که دل در گرو حفظ هویت ملی و افتخارات قومی دارند. هرچند که از نظر تاریخی وی در بدو شکوفایی تمدن ایرانی قرار گرفته است و طبعاً به اقتضای زمان و همانند تمدن‌های دیگر قرعه سرودن حماسه‌های ملی به نام وی که ذوق و قریحه‌ای توانا در این نوع ادبی دارد؛ می‌افتد. پس از عصر حماسه سرایی فردوسی، در دوره مشروطیت با ظهور شاعرانی چون «ادیب الممالک فراهانی»، «سید اشرف قزوینی»، «عارف قزوینی» و «ملک الشعرا بهار» بار دیگر ملی‌گرایی و عشق به وطن در شعر شاعران احیا می‌گردد. و در شعر معاصر، مهدی اخوان ثالث به تأسی از فردوسی، نماینده شعر حماسی و وطن‌گرایانه است.

امیل ناصیف در تعریف شعر وطنی می‌نویسد: «شعری پیرامون مسایل و مشکلات سیاسی و اجتماعی وطن و شعری است که علاقه انسان را به وطن و هموطنانش به تصویر می‌کشد... نوعی دریافت و احساس هموطنان از آرزوها و آرمان‌های ایشان است که در ضمیر شاعر تجسم می‌یابد و این نوع ادبی در هنگام بروز حوادثی که برای وطن اتفاق می‌افتد؛ آفریده می‌شود و انواع متعددی دارد: از جمله در آن حزن و اندوه نسبت به وطن است وقتی که شاعر دور از آن باشد؛

فخر فروشی و مباحات به وطن و به تاریخ مردمانش است و شعبه یا شاخه‌ای از این نوع شعر مربوط به زمانی است که حوادث ناخوشایند به مردم وطن آسیب می‌رساند و در آن دفاع از کرامت وطن است زمانی که کسی مردم آن را به جهاد فرا می‌خواند (ناصیف، ۱۹۹۲: ۹).

ابن خلدون از مَلّی‌گرایی با واژه «عصیت» یاد می‌کند. وی عصیت را روح همبستگی می‌داند و به نظر وی هدف عصیت عبارت است از حمایت و دفاع، مطالبه حقوق و هر امری که بر آن اجتماع کنند. قومی که عصیت نداشته باشد، به هیچ کاری توفیق نمی‌یابد. در نگرش او عصیت وقتی تشدید می‌شود که پایه قدرت و استقلال سست گردد. (ابریشمی، ۱۳۷۳: ۷-۵۶) تعبیر «ابن خلدون» دقیقاً با معنای مَلّی‌گرایی همسویی دارد.

به هر صورت، عشق و علاقه به سرزمین مادری و حفظ حریم آن از تعرض و تجاوز دشمن در شعر فارسی و عرب از دیرباز نمود داشته است. امیل ناصیف می‌گوید: «ادبیات عرب از زمان جاهلیت تا امروز از آثاری که به صورت آشکارا و صریح راجع به حب وطن است؛ خالی نبوده است. عربی که از همان ابتدا از مکانی به مکان دیگر در جستجوی چراگاه و اسباب و شرایط زندگی کوچ می‌کرده، سرزمین و خانه‌هایش را دوست داشته و بعد از تداعی خاطرات آن در یادش، غلبه شوق و حزن وطن را در اشعارش باقی گذاشت... عرب به سرزمین دیگر پناه نمی‌برد؛ مگر این که عطا و بخشش به او از آنجا، استمرار پیدا کند، در عین حال، وطن خود را فراموش نمی‌کند؛ بلکه خاطره‌اش بر او سایه می‌افکند و برای آن ناله سر می‌دهد. همان‌گونه که «اشجعی» گفته است:

احنّ الی تلک الابارق من قنا کأنّ امرأ لم یجلّ داره قبلی

«دل من برای آن زمین‌های سنگی انباشته از نیزه تنگ شده است. گویا کسی

پیش از من خانه‌اش را ترک نکرده است.» (امیل ناصیف: ۱۹)

گاه، وطن یا سرزمین مادری زادگاه و خاستگاه شاعر و جزئی از هویت مَلّی اوست و گاه وطن فراتر و گسترده‌تر از سرزمین مادری است و بر مبنای همفکری و همدلی بین جمعی از افراد با ملیت‌های متفاوت تعریف می‌شود. که در این صورت فراملی‌گرایی بر ملی‌گرایی غلبه می‌یابد. مثلاً در قرن چهارم با غلبه

ترکان غزنوی بر ایران، و درهنگامه نبرد و رویارویی با دشمن، گرایش به افتخارات ملی فزونی می‌یابد. آن‌گونه که استاد مسلم حماسه سرایی، فردوسی، چنین می‌سراید:

اگر سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

(فردوسی، ۱۳۸۶، ب ۱۶۱۹: ۶۲۱)

ولی با ظهور مولوی و رشد اندیشه‌های عرفانی، فراملی‌گرایی بر وطن دوستی و تعصب ملی‌گرایی برتری می‌یابد. زبان، نژاد، ملیت، هیچ‌کدام از تعیینات وجودی در اندیشه او تعیین‌کننده هویت نیست. درنگرش او فضیلت همدلی بر همزبانی، رمز اصلی نمود هویت انسانی و فراملی‌گرایی است:

همزبانی خویشی و پیوندی است مرد با نامحرمان چون بندی است

ای بسا هندو و ترک همزبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان

پس زبان محرمی خود دیگر است همدلی از همزبانی بهتر است

(مثنوی ۷/۱-۱۲۰۵)

دقیقاً در شعر عرب نیز این موضوع مشاهده می‌گردد. مثلاً «صنوبری» که تعلق خاطر خود را به زادگاهش، دمشق، با مدح و ستایش آن نشان می‌دهد:

صفت دنیا دمشق لساکنیها فلسط تری بغیر دمشق دنیا

«دنیا به واسطه دمشق برای ساکنینش پاکیزه و خالص شد. تو به غیر از دمشق دنیایی نمی‌بینی.»

ولی «ابوتمام» در این شعرهای خود وطن را فراتر از سرزمین مادری می‌بیند:

بالشام قومی و بغداد الهوی و انا بالرقمتین و بالفسطاط اخوانی

و ما اظن النوی ترضی بما صنعت حتی تبلغنی اقصی خراسان

«خانواده من در شام و آرزوهای من در بغداد است و من در رقتین و فسطاط برادرانی دارم. فکر نمی‌کنم دوری و سفر به آنچه که عمل می‌کند، راضی شود؛ مگر این که مرا به دورترین نقاط خراسان برساند.» (ناصری، ۱۹۹۲: ۲۱-۲۰).

یا «محمدبن علی الهمدانی» که در وصف بغداد می‌گوید:

فدی لک یا بغداد کل قبیله من الارض حتی خطتی و دیاریا

(همان: ۲۱)

«هر قبیله روی زمین، حتی سرزمین و دیار من، ای بغداد فدای تو شود.»
اگر اخوان ثالث در میان شاعران معاصر ایران بیش از دیگران به وطن دوستی مبادرت ورزیده است؛ ایلیا ابوماضی نیز در شعر عرب به ابراز عشق و علاقه به وطن شهرت دارد. مطالعه‌ای تطبیقی بین سروده‌های این دو شاعر، همانندی‌ها و همفکری‌های بسیاری از ایشان را آشکار می‌کند و ما در این نوشتار به بیان آن‌ها به اختصار می‌پردازیم.

۳- وطن‌گرایی در شعر ایلیا ابوماضی

توجه به وطن از جمله ویژگی‌های برجسته شعر ایلیا ابوماضی است. این وطن در وهله اول لبنان است که محل تولد اوست. او در موارد عدیده‌ای به وصف لبنان، مردم آن، طبیعت آن، شعرا و نویسندگان آن و تاریخ آن و دیگر موارد پرداخته است:

لو أن فی کیوان دارِ إقامتی لهجرتُ کیواناً إلی لبنان
هو جنة الخلد التي منی بها رُسلُ الهدی قدماً بنی الإنسان

(ابوماضی، ۲۰۰۶: ۴۹۹)

ایلیا ابوماضی در عشق به لبنان، خصوصاً و سرزمین‌های شرقی و عربی، عموماً می‌گوید:

«اگر خانه اقامت من در ستاره کیوان (اوج آسمان) هم باشد، حتماً از آنجا به لبنان هجرت می‌کنم؛ زیرا لبنان بهشت جاودانه‌ای هست که پیامبران برای هدایت فرزندان آدم قدم بر آنجا نهادند.»

وطن و ابراز عشق و علاقه به آن، در شعر ایلیا ابوماضی، جایگاه نسبتاً ویژه‌ای دارد. البته این تنها ابوماضی نیست که در میان شاعران معاصر عرب به وطن توجه می‌نماید و شعر خود را به عشق وطن می‌آراید؛ چرا که دوره معاصر ادب عربی، چون دیگر ادبیات مشرق زمین؛ (ادب فارسی و ترکی)، به دلیل رشد حرکت‌های استقلال طلبانه از دولت‌های بیگانه و یا دولت‌های استعمارگر منطقه‌ای، شعر وطنی و دفاع از وطن را در خود جای داده است و بدان توجه نموده است. ایلیا ابوماضی نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ اما اینک می‌خواهیم بدانیم وطن، دوستی وطن و مسایلی از این قبیل، در شعر ایلیا ابوماضی چه جایگاهی دارند.

ایلیا ابوماضی خدمت به وطن را، مهم‌ترین وظیفهٔ ابنای یک ملت می‌داند و برای بیان بهترین شیوهٔ خدمت به وطن، به افرادی متمسک می‌شود که مظهر خدمت به ملت و وطن خود هستند و وطن خوب، وطنی است که با گذشت زمان، مردان و آثار برجسته از خود بر جای بگذارد:

فَاخْدَمْ بِلَادَكَ مِثْلَ «مُوسَى كَاظِمٍ» تُسَبِّحُ عَلَيْكَ ثَنَاءَهَا الْأَمْصَارُ
 إِنَّ السِّنِينَ كَثِيرُهَا كَقَلِيلِهَا إِنَّ لَمْ تَزِنْ صَفَحَاتِهَا الْأَثَارُ

(همان: ۲۰۵)

«مثل موسی کاظم به سرزمین خودت خدمت کن تا مردم شهرها مدح و ستایش خود را نثار تو کنند. سال‌ها حتی اگر زیاد باشند، انگار کم هستند؛ اگر خدمات و کارهای نیک صفحات آن را تزیین نکرده باشد.»

وطن مورد نظر ابوماضی از دورهٔ جاهلی تاریخ عرب آغاز و تا امروز امتداد می‌یابد. به عبارت دیگر، وطن مورد نظر ابوماضی، یک وطن عربی گسترده و پر دامنه است که از ابتدای تاریخ آن تا عصر خود او گسترده‌گی دارد (همان: ۲۴۳). لبنان در نظر شاعر قطعه‌ای از آسمان یا بهشت است. بی نهایت آن را دوست دارد و به شگفتی و جمال و زیبایی‌اش افتخار می‌کند. سفرش به وطن محبت و اشتیاقش را افزود. او لبنان را وطنی منحصر به فرد می‌داند که نظیر ندارد. لبنان ابوماضی با لبنان ما متفاوت است. لبنان او گشایش به سوی درهای تمدن و تعامل انسانی است.

او در یکی از جشن‌های ۱۹۳۱ به مناسبت بازگشت یکی از لبنانی‌های مهاجر از امریکا به لبنان، قصیدهٔ مشهوری سرود و در وصف لبنان چنین گفت:

اِثْنَانِ أَعْيَا الدَّهْرَ أَنْ يَبْلِيَهُمَا لِبْنَانُ وَالْأَمَلُ الَّذِي لَدُوِيهِ
 نَشْتَاقُهُ وَالصِّيفُ فَوْقَ هَضَابِهِ وَنَجْبُهُ وَالتَّلْجُ فِي وَادِيهِ

(همان: ۱۴۲)

«دو چیز را روزگار هرگز نمی‌تواند کهنه کند، یکی لبنان و دیگری آرزوی مردم لبنان. برای بازگشت به آن دوست دارم به لبنان آیم و در تابستان بالای تپه‌های سرسبزش قدم بردارم. لبنان را و برف‌های کوه‌هایش را دوست دارم.»

ابوماضی، تنها در اشعار خود نیست که علاقه و عشق خود به وطن را بیان می‌کند. او در آثار منشور خود نیز که در مجله‌ی السمیر منتشر می‌شدند، به وطن توجه ویژه‌ای نموده است و بنا به گفته‌ی خود او، شاعر اگر عشق به وطن نداشته باشد، زندگی را درک نخواهد کرد و از آن بهره‌ای نخواهد برد (همان: ۱۴۴).

۱-۳- توصیف وطن

ایلیا ابوماضی به وطن از زوایای گوناگون نگریسته است. در وهله‌ی اول وطن او همان زادگاهش لبنان با همه‌ی مشکلات سیاسی و اجتماعی است که او به زیباترین وجه آن را توصیف می‌کند. لبنان به عنوان وطن مادری، چون نقشه‌ای بسیار با ارزش و مرواریدی گران بها است که هیچ خورشیدی بسان خورشید آن و هیچ کوهی به بلندی کوه‌های آن و هیچ آبی به گوارایی آب آن و هیچ دشت و صحرا، خرم تر از دشت‌های آن و هیچ طبیعتی باصفا تر و بزرگ تر از طبیعت آن وجود ندارد (برهومی، ۱۹۹۳: ۶۹).

ابوماضی وطن را این گونه برمی‌شمرد که حمایتش از جانب قوای اجنبی نیست؛ بلکه حمایت حقیقی‌اش از جانب خداوند است:

قُلْ لِلأَلَمِی رَفَعُوا التَّخَوْمَ لِأَرْضِهِ ضِیْقَتُمُ الدنیا علی أهلیهِ
وَلَمَنْ یقولونَ الفرنجَ حمائنه اللهُ قَبْلَ سِیوفِهِمِ حامیه

(همان: ۵۷۵)

لبنان در نگاه ابوماضی، وطن بی‌نظیری است و مشابهی ندارد:

و لربما جبل أشبهه به مسترسلاً مع روعة التشیبه
فأقولُ یحکیه، و أعلمُ أنه مهما سما، هیهات أن یحکیه

(همان: ۵۷۴)

«چه بسا کوهی که من آن را توسعاً با وجود اندک زیبایی اش به کوه لبنان تشبیه می‌کنم و می‌گویم به او شبیه است؛ در حالی که می‌دانم آن کوه تا هرجا که بالا رود، بعید است که شبیه او گردد.»

از سویی، به دلیل طول سفر او و دوری‌اش از لبنان، حدود ۵۰ سال، در شعر او سوز و گداز و اشتیاق عجیب نسبت به وطن مشاهده می‌شود. وطن در نظر شاعر «وطن النجوم» و «الارض الخالد» است. سرزمینی با تمدن کهن و کشوری

است که از پرستش خداوند خالی نیست و پیوسته صورتی زیباست و شکلی است که چشم‌ها را خیره می‌سازد تا سرزمین زیبایی شود:

وَطَنَ النُّجُومِ .. أَنَا هُنَا حَدِّقْ ... أَتَذَكَّرُ مِنِّي أَنَا؟

(ابوماضی، ۱۹۸۶: ۱۰)

«ای وطن پرستاره، من اینجا هستم. خوب بنگر، آیا مرا به یاد می‌آوری؟»

این قصیده از زیباترین قصاید وطنی اوست. بخش‌هایی از این قصیده را خانم «فیروز» در قالب آواز سنتی عرب اجرا کرده و شهرت این قصیده را در جهان عرب دو چندان نموده است. ابوماضی در این قصیده خود را انسانی پیچیده در خاک وطن معرفی می‌کند و آشکارا می‌گوید که او وطن زیبای خود را فراموش نمی‌کند، گرچه اینک از آن دور است (جحا، ۱۹۹۹: ۱۱۴). ابوماضی خود را در لبنان و طبیعت زیبای آن، ذوب شده می‌بیند و خود را قطره‌ای از قطرات خنک آب‌های لبنان و ذره‌ای از خاک طلایی لبنان و بلبل آوازه خوان از سرزمین‌های لبنان می‌بیند، که اینک از آن دور است:

أنا ذلكم الولدُ الذي	دنیاهُ کانت ههنا
أنا من میاهک قطرَةً	فاضتَ جداولَ من سنا
أنا من ترابک ذرَّةً	ماجت مواکبَ من مئنی
حَمَلَ الطَّلَاقَةَ وَالبِشاشَةَ	من رُبوعکَ للذئنی

(ابوماضی، ۱۹۸۶: ۱۱)

۲-۳- مهاجرت

غالباً مهاجرت زمانی صورت می‌گیرد که وضعیتی موجود به علت نابسامانی قابل تحمل نباشد و در جای دیگر امید بهبودی اوضاع وجود داشته باشد. در بین شعرای عصر جاهلی «شغری» اولین کسی بوده که ندای هجرت را سر داده و علت آن را فرار از اذیت و آزار بیان کرده است. در خلال قرن‌های ۱۹ و ۲۰ ساکنان کشورهای عربی از جمله سوریه و لبنان به خاطر اوضاع و وجود فشارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، سرزمین و کاشانه خود را ترک کردند و روانه دیار ناشناخته شدند، به امید این که بتوانند وضعیت خویش را بهبود بخشند و روی خوش زندگی را ببینند (کثیرلو، ۱۳۸۲: ۱۲۵).

بی تردید، ترک لبنان و اسکندریه و مهاجرت به امریکا، بخشی از تجربه‌ها و اندیشه‌های شخصی ابوماضی است. چرا که او نمی‌توانست در آن محیط کوچک به آرزوها و اندیشه‌های بی‌کران خویش دست یابد و تحمل غربت را برای رسیدن به این آرزوها، ترجیح می‌دهد و اصولاً مهاجرت را وسیله‌ای برای جلوگیری از ایستایی و زنگار زدگی می‌داند:

«رهایم کن تا در زمین بگردم، چون شمشیر با ماندن در نیام، زنگ می‌زند.»
(ابوماضی، ۲۰۰۶: ۱۷۳).

هجرت در نگاه ابوماضی، نوعی از پرواز عقابان دور پرواز است که از زندان‌های خاکی خود، دور می‌شوند تا مرواریدهای غلتان و پنهان شده در دیگر سرزمین‌ها را کشف کنند. او در خطاب به سرزمین مادری خود، لبنان، همین دلایل را بیان می‌کند و در ضمن آن از لبنان می‌خواهد، تا او و امثال او را به دلیل ترک وطن، سرزنش نکند:

رکبوا إلى العلیاء کل سفین	لبنان! لا تعذل بنیک إذا هم
خُلِقُوا لصید اللؤلؤ المکنون	لم یهجروک مَلالَة لکنهم
و الجوّ للبازی و للشاهین	الأرض للحشرات تزحف فوقها

(همان: ۵۱۸)

«ای لبنان! تو فرزندان خود را که بر کشتی‌ها نشسته و از تو دور می‌شوند، سرزنش مکن، ایشان را خود تو عقابانی دور پرواز آفریده‌ای، که برای شکار مرواریدهای گران‌بها به پرواز در می‌آیند و از ماندن در یک‌جا اجتناب دارند. زمین کوچک، شایسته عقاب‌ها و شاهین‌ها نیست.»

ابوماضی، هم‌چون دیگر شاعران مهاجر، بلکه به عنوان یکی از برترین شاعران مهاجر در امریکای شمالی، از نحوه زندگی و آداب و رسوم مردمانی که حدود ۵۰ سال، در میان آن‌ها زیست، تأثیر پذیری داشته است. او در امریکا، آزادی را در مفهومی جدید درک می‌کند و آن را در قصاید خود تفسیر می‌کند و صورت‌های جدیدی از آن به دست می‌دهد. در قصیده «الطین»، در شیپور برابری و مساوات می‌دمد و این بیشتر به تأثیرپذیری از آزادی‌های خاص امریکای شمالی است. گرچه او در سروده‌های خود، از شاعر یا نویسنده خاصی،

خود را متأثر نمی بیند؛ اما به خوبی پیداست که این افکار و اندیشه‌های جدید در شعر او موج می‌زند. ابوماضی، این اندیشه‌های جدید را با شیوه و روش خود بیان می‌کند. (حسن، ۱۹۷۶: ۳۶).

او در قصیده «الشاعر فی السماء» (شاعر در آسمان)، چنین تصوّر می‌کند که با خداوند در آسمان به گفتگو نشسته و خداوند برایش پیشنهاد اعطای هر چیزی را می‌نماید، ولی او به داشتن هیچ‌یک از آنها احساس خرسندی نمی‌کند تا این که از خود او خواسته‌هایش را می‌پرسد و وی در پاسخ می‌گوید: که ای کاش، در فصل تابستان یا زمستان (همیشه)، در خاک لبنان بود:

رَأْنِي اللّٰهُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي الْأَرْضِ أَبْكَى مِنَ الشَّقَاءِ
فَقُلْتُ: يَا رَبِّ، فَصَلِّ صَيْفٍ فِي أَرْضِ لُبْنَانَ أَوْ شَتَاءِ

(ابوماضی، ۲۰۰۶: ۶۸)

«مرا رؤیایی در جانم شعله می‌کشد، گرچه ترس و آزرمانع بروز آن می‌شود؛ اما این رؤیا آن است که ای کاش تابستان بود و من در طبیعت لبنان، گشت می‌زدم، یا زمستان بود و در لبنان بودم.»

۳-۳- ظلم ستیزی

وطن دوستی امری بزرگ است که روحیه انقلابی و ظلم ستیزی را در انسان تقویت می‌کند. ترکان، پیوسته در ظلم و ستم بودند و کشور رو به سوی فروپاشی بود. برگزیدگان ملت آواره شدند و وطن از آنان محروم شد. در چنین حالتی ضروری است که ملت در کودتایی پر تلاطم، زمین را از استعمار ترکی پاک کند:

مَا كَفَتْنَا مَظَالِمَ التُّرْكِ حَتَّى زَحَفُوا كَالْجَرَادِ أَوْ كَالْوَبَاءِ
طَرَدُوا مِن رُبُوعِهِمْ فَأَرَادُوا طَرَدَنَا مِن رُبُوعِنَا الْحَسَنَاءِ

(همان: ۲۰)

«ظلم ترکان ما را بس نیست، تا این که به مانند ملخ یا وبا پیشروی کردند. از مناطق خودشان دور شدند و می‌خواهند که ما را از سرزمین مان بیرون کنند و بر لبنان واجب است که انقلاب بکند تا این آشفتگی ای را که به وجود آمده، نابود کند.»

وطنیات ابوماضی در این زمینه گرایش به تغییر دارد و این جز با رهایی از دست استعمارگر به انجام نمی‌رسد. او دعوت به انقلاب را هنگام نیاز به تأخیر نمی‌انداخت. شوق را دید که در زیر آتش ظلم کمر خم کرده است و در مشکلاتش غوطه‌ور است. پس بی‌درنگ دعوت به جنگ با این ظلم را خواستار شد و تلاش برای نشر عدل و مساوات و تعمیم آموزش و نابودی فقر در خلال دعوت به آزادی و پاسبانی از ثروت‌های ملی را انجام داد.

۴- سیر تاریخی ملی‌گرایی در شعر شاعران ایران

بعد از انقراض ساسانیان و حکومت دینی اعراب، نزدیک به سه قرن فریاد ایران‌خواهی مردم در میان حوادث زمانه گم می‌شود و به جای ایران، وطن اسلامی مد نظر حاکمان است؛ اما از این زمان به بعد به علت سیاست‌های تبعیض نژادی اعراب، ایرانیان به تقویت حس وطن‌پرستی در بین خود اقدام می‌کنند و نهضت عظیم فکری، فرهنگی شعوبیه را به وجود می‌آورند که روح این نهضت در برخی از آثار این دوره مانند شاهنامه فردوسی تجلی یافته است.

با روی کار آمدن دولت صفوی ایران به عنوان یک کشور با مرزهای جغرافیایی مشخص و تقریباً قابل انطباق با ایران عهد باستان شکل گرفت. در واقع نهضت بیداری را باید عصر طلایی شعر وطنی ایران نامید. موضوعات وطنی چون شکوه باستان، عقب‌ماندگی ایران امروز، تنویر افکار عمومی، تلاش برای ترقی و همگام با ممالک پیشرفته به سرعت مورد استقبال شاعران بزرگی چون: «ادیب الممالک فراهانی»، «سید اشرف قزوینی»، «عارف قزوینی» و شاعران نسل بعد چون بهار قرار گرفت.

شعرای ملی‌گرا، وضعیت حاکم بر جامعه را مخالف مجد، عظمت و شکوه ایران می‌دیدند و صاحبان قدرت آن روز را، لایق فرمان‌روایی بر کشور نمی‌دانستند. از دید این گروه، وطن، مقدس و درخور هرگونه ستایش و دوست داشتنی بود و جان‌بازی و دفاع از وطن، برترین کارها و والاترین هدف‌ها.

شاعران یاد و خاطره قهرمانانی را که برای حفظ ایران جان‌فشانی کرده بودند یا جان‌فشانی می‌کردند، زنده نگه می‌داشتند و داستان زندگی‌شان را در قالب شعر عرضه می‌کردند. برای آرش کمانگیر منظومه‌ها ساخته و پرداخته شد.

قهرمانان شاهنامه فردوسی، جانی دوباره گرفته، در اشعار این دوره مطرح می‌شوند.

زردشت، پیامبر ایران باستان، این بار از زبان شاعران سخن گفته، اهورمزدا و اهوراییان را می‌ستاید و اهریمن و اهریمنان را نفرین می‌کند. دشمنان ایران - فاتحان عرب، ترک، یونانی... - پست، خوار و وحشی شمرده می‌شدند و همه این‌ها بهانه بود، تا به صورت اشاره و کنایه از اوضاع حاکم بر ایران سخن بگویند و نارضایتی خود را از آن‌چه بود، ابراز نمایند. «مهدی اخوان ثالث»، «حمید مصدق»، «حمیدی شیرازی» و «فرخ تمیمی»، از مهم‌ترین شاعرانی بودند که با دید ملی‌گرایانه، به انتقاد از اوضاع سیاسی آن دوره پرداختند (درستی، ۱۳۸۱: ۱۹۳).

۱-۴-۱- اخوان و ملی‌گرایی

در بسیاری از شعرها، اخوان به صراحت از هویت و فرهنگ ایرانی دفاع می‌کند و علیه بیدادی که بر این قوم رفته، اعتراض می‌کند. «آواز چگور»، نیز یکی از شعرهایی است که شرح درد و رنج این قبیله است:

با من بگو، ای بینوای دوره گرد، آخر

با ساز پیرت این چه آواز، این چه آیین است؟

گوید چگوری: این نه آواز است، نفرین است

آواره‌ای آواز او چون نوحه یا چون ناله‌ای از گور

گوری از این عهد سیه دل دور

این جاست

تو چون شناسی، این

روح سیه پوش قبیله ی ماست.

(اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۵۸)

آخر شاهنامه، به بیانی از ایرانی‌ترین شعرهای اخوان است. در این شعر ما به راستی موقعیت ایران را با هزاران سال پشتوانه علمی و فرهنگی در برابر جهان می‌بینیم:

هان، کجاست

پایتخت این کج آیین قرن دیوانه؟

با شبان روشنش چون روز

روزهای تنگ و تارش ، چون شب اندر قعر افسانه

با قلاع سهمگین سخت و ستوارش

با لئیمانه تبسم کردن دروازه‌هایش، سرد و بیگانه

(اخوان ثالث، ۱۳۸۵: ۷۱)

بار عاطفی آخرشاهنامه، همانا ژرف‌ترین احساس خوارشدگی است. اخوان در آخرشاهنامه، علیه حقارت ملت، عصیان می‌کند و فریاد بر می‌آورد که چرا انسان امروز ما در برابر این کج آیین قرن دیوانه، خوار شده است (محمّدی آملی، ۱۳۸۰: ۱۳۶). این قرن، قرن سلطه تکنولوژی بر عاطفه انسانی است، از این روست که به راحتی با فضا پیمای‌های خویش، هفت اقلیم خدا را بر می‌آشوبند:

قرن خون آشام

قرن وحشتناک تر پیغام

کاندران با فضله ی موهوم مرغ دور پروازی

چار رکن هفت اقلیم خدا را در زمانی بر می‌آشوبند

هر چه هستی ، هر چه پستی ، هر چه بالایی

سخت می‌کوبند

پاک می‌رویند

(اخوان ثالث، ۱۳۸۵: ۷۲)

نظر بسیاری از ناقدان ادبی معاصر، بر آن است که این شعر حکایت از نوعی خشم و غم و اندوه و یأس و نومیدی دارد. فاتحان گوژپشت، تیغ‌های زنگ‌خورده، کوس‌های خاموش و تیرهای شکسته، تصویرهایی از موقعیت روزگار شاعر است. اخوان می‌خواهد در برابر این شکست به گذشته رجعت کند. در واقع بازگشت به گذشته پرافتخار، نوعی اسطوره نجات برای شاعر است. او می‌خواهد با این اسطوره‌سازی که ما فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم و یا راویان قصه‌های شاد و شیرینیم، از موقعیت اجتماعی و سیاسی عصر خود و هم سالانش سخن گوید؛ اما حرفش ظاهراً خریداری ندارد. (همان: ۱۳۷)

دفاع اخوان از ایران و ایرانی، به ساده‌ترین شکل و زبان بیان می‌شود؛ یعنی به صراحت می‌گوید من تو را دوست دارم. پناه بردن به ایران پاک، به زردشت و مزدک و مانی، توصیف زیبایی از ایران ما نیست. ایرانی که در شعر «تو را ای کهن بوم و بر...» توصیف می‌شود، فراتر از مرزهای جغرافیایی امروزی است؛ بنابراین، سغد و خوارزم و عراق و ازان و قفقاز را نیز شامل می‌شود. شاعر همچنان در اوهم خراسان بزرگ و ایران بزرگ دیروز است.

باز گشت اخوان به دنیای گذشته، به این دلیل است که پس از سال‌ها شکست و سرخوردگی، دنبال پناهگاه آرامی می‌گشت و پس از جستجو، ایران قدیم را می‌یابد با پیامبرانش؛ اما وقتی خود آگاه است به خوبی می‌داند که اینان نیز فریبی بیش نیستند؛ اما در حالات شاعری، چنان خود را شیفته آن‌ها نشان می‌دهد که خواننده را به بهت و حیرت وا می‌دارد:

خوشا رشت و گرگان و مازندرانست که شان همچو بحر خزر دوست دارم
خوشا حوزه‌ی شرب کارون و اهواز که شیرین ترش از شکر دوست دارم
زهی شهر شیراز جنت طرازت من آن مهد ذوق و هنر دوست دارم
(اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۱۵۸)

عشق به ایران و مظاهر تاریخ و تمدن دیرین سال آن، در سراسر قصیده‌ی «تو را ای کهن بوم و بر...» با هیجانی شگفت موج می‌زند. (کاخ، ۱۳۷۰: ۱۶۲)

غم او غم مردمی است که نیازمند آگاهی و هوشیاری اجتماعی‌اند. مفهوم وطن در شکل متعالی آن برایش مطرح است. شاعری است که می‌خواهد از هنرش در راه هدفی مقدس - که اجتماعی است - بهره برد. در مقابل این اندوه غلیظ فردی و اجتماعی، اخوان سه نوع واکنش نشان می‌دهد. گاه به شعر و انزوایی درونی روی می‌آورد و زمانی به خوش باشی‌های تخدیری پناه می‌برد و بالاخره، در مواردی از مرگ به عنوان راه حل یاد می‌کند. بدین ترتیب است که او از اولین سال‌های شاعریش گرفتار یأس و اندوهی مزمن می‌شود (زرقانی، ۱۳۸۲: ۱۰۸).

در شعر توضیح واضح، بار دیگر از نابسامانی‌هایی که استعمار و استبداد بر مردم ایران وارد می‌کند، سخن می‌گوید:

قرن دیو است و ددان را همه درتدگی
همچنان بر نسل آدمشان ترحم نیست، هست؟
غربی جرّاره شرق اوبسار مردم خواره اند.

(اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۲۱۶)

و در شعر «ای قوم»، از غفلت و بی تفاوتی مردم گله مند است:

ای مردم مسحور، کر و کور چراییید
در عین عزا با طرب سوز چراییید؟
هم چشم شما بیند و هم می شنود گوش
ای خلق پس این قدر کر و کور چراییید؟
(همان: ۵۷)

اخوان در مورد ایران و زبان پارسی همان حالتی را داشت که فرنگیان
نوستالوژی گویند و حکومت‌ها به شیوه زشت و همیشگی خود به جرم این عشق
و علاقه با وی ظالمانه رفتار می کردند؛ اما او مردانه مقاومت کرد، ایستاد و سر
تسلیم بر آستان هیچ شخص و مقام و قدرتی فرو نیاورد (کاخی، ۱۳۷۰:
۱۱۶). گویی لحظه‌ای از لحظات زیستن او نیست که مسأله وطن و گذشته و آینده
آن، از خاطر وی فراموش شود:

ز پوچ جهان هیچ اگر دوست دارم
تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم
تو را ای کهن پیر جاوید برنا
تو را دوست دارم اگر دوست دارم

(اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۱۵۷)

وطن پرستی و ایران دوستی اخوان در بسیاری از اشعارش متجلی است. این
ویژگی اخوان آنچنان زبان زد است که نیازی به توضیح ندارد:

ای وطن آباد مانی، سربلند، آزاد مانی
گرچه بهر من نداری کلبه ای، کاشانه ای هم
گرچه بس بیگانه امروزت نماید خویش و خواهان
پیش من خویشی ندارد دوستت، بیگانه ای هم

(همان: ۸۵)

۲-۴- مهاجرت در شعر اخوان

مهاجرت افراد برجسته به غرب، اخوان را به شدت ناراحت می‌کند. او با درک سیر تاریخی، این مهاجرت و عواقب تلخی که این پدیده بر جامعه ایران گذاشته می‌گوید: «سابقاً اعراب، مغزها و هوش‌ها و اندیشه‌های گران‌مایه ما را می‌زدند و زمانی مغول‌ها و حال‌فرنگی‌ها به غارت و غنیمت می‌برند. ای دریغ. . .» (اخوان ثالث، ۱۳۸۸: ۱۴۹).

با این حال، به نظر می‌رسد شاعر در چند سال اول بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فضای موجود در ایران را برای ماندن مناسب نمی‌داند و قصد دارد اگر مجال یابد، دیار خویش را به قصد سرزمینی نامعلوم ترک کند. تا این که ببیند آیا سرزمین مناطق دیگر نیز مانند سرزمین او دلگیر و یأس‌آور است؟

من این جا بس دلم تنگ است
و هر سازی که می‌بینم بدآهنگ است
بیا ره توشه برداریم
قدم در راه بی‌برگشت بگذاریم
ببینیم آسمان هر کجا آیا همین رنگ است

(همان: ۱۵۵)

۵- همانندی‌های شعر اخوان ثالث و ایلیا ابوماضی

۱-۵- ستایش بزرگان وطنی

از خصوصیات شعر وطنی اخوان و ابوماضی، ستایش از بزرگان و متفکرین و نام‌آوران است که این بزرگان یا متعلق به دوره آن‌ها می‌باشند یا دوره‌های قبل؛ البته گاه نام این افراد در شعر به صراحت ذکر نمی‌شود و تنها از طریق قراین تاریخی و یا توضیحات خود شاعر می‌توان فهمید که شعر در ستایش چه کسی سروده شده است:

«تسلّی و سلام» اخوان در مورد «دکتر مصدق»:

دیدنی دلا که یار نیامد
گرد آمد و سوار نیامد
بگداخت شمع و سوخت سراپای

و آن صبح زرنگار نیامد

(اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۶۰)

و شعر «الخطب الفادح» ابوماضی در رثای «محمد عبده» قابل ذکر است:

هیهات بعدك ما يفيدُ تصبُّرُ
ولئن أفادَ فأى قلب يصبرُ؟
إنَّ البكاءَ من الرجالِ مُدَمَّمٌ
إِلَّا عليكَ فترُّكُهُ لَأَ يشكرُ

(ابوماضی، ۲۰۰۴: ۲۷۶)

حقیقتاً که پس از تو صبر کردن فایده ندارد و اگر فایده ای داشته باشد؛ کدام دل می تواند (سوگ) تو را تحمل کند؟ گریه کردن برای مردان مذموم و ناپسند است؛ مگر گریه برای تو که ترک کردن آن پسندیده نیست.

۲-۵- روحیه انقلابی و ظلم ستیزی

اخوان و ابوماضی در بهره گیری از احساسات مردم برای مبارزه با استعمار شیبه یکدیگرند و تنها راه حل و گره گشای مشکلات را در انقلاب فراگیر مردمی می دانند:

ای دلیران وطن، با زنده باد ایران به پیش

شور ایمانتان فزون تر باد و زور از شیر

عنترک صدام را با دار و دسته ی بزدلش

بر فراز دار رقصانیم با زنجیرها

خاک خود را پس بگیرد، ای دلیران وطن

از جهان خواران غرب و شرق و این اکیرها

این دغل دونان دشمن را برانید از وطن

با قوی تر رزمها و برترین تدبیرها

(اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۳۵۰)

لو تعقلونَ عملتُمُ لِحِلاصِكُم
عارُ عَلَی نَسْلِ الملوکِ بنی العلی
من دَوْلَةِ القیناتِ و الخِصیانِ
أَن یستذَلَّهَم بنو الرُعیانِ
و تُوروا عَلَیهِم وَ الطُّبُّوا استِقلالَکُم
و تَشَبَّهوا بالصَّرْبِ و الیونانِ

(ابوماضی، ۲۰۰۶: ۵۱۱)

«اگر درک درستی داشته باشید، از پرسه زدن دور کنیزکان و غلامان خود را رها می کردید. بفرزندان پادشاهان اصیل و نژاده ننگ است که فرزندان رعایا ایشان را خوار نمایند. علیه ایشان شورش کنید و همانند مردم صربستان و یونان استقلال خود را جستجو کنید.»

در نتیجه، هر دو گرایش به تغییر دارند و این جز با رهایی از دست استعمار به انجام نمی رسد:

ای دلیران همپای و همپو	فتح فرجام بی شک شما راست
خون عالم مکان چو زالو	بر کنید از تن خلق محروم
دجله تا سیر دریا و آمو	از جهانخوارگان باز گیرید

(اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۳۹۹)

نَهْضَةٌ تَلَفَتْ الْعُمُونَ إِلَيْنَا	إِنَّ خَوْفَ الْبَلَاءِ شَرُّ بَلَاءٍ
نَهْضَةٌ تَبْلُغُ النُّفُوسَ مَنَاهَا	فَهِيَ مُشْتَاقَةٌ إِلَى الْهَيْجَاءِ

(ابوماضی، ۲۰۰۶: ۲۰)

«قیامی که نگاه‌ها را به سوی ما معطوف بسازد؛ همانا ترس از مصیبت خود بدترین بلا است. قیامی لازم است تا انسان‌ها را به آرزویشان برساند. مردم برای رسیدن به خواست‌های خود آرزومند جنگ هستند و از آن باکی ندارند.»

۳-۵- عشق و علاقه به وطن

عشق و ابراز علاقه به وطن، جایگاه ویژه‌ای در شعر هر دو شاعر دارد.

عمر و جان کردم نثارت، عاشقم دیوانه‌وارت

عاشقی دیوانه چون من نیست، فرزانه‌ای هم

عشق و ایمانم به ایران در دو گیتی هم نکنجد

نیست رطلی در انیران سنجد این، پیمان‌های هم

(اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۱۵۷)

ابوماضی:

وَطَنِي سَتَقْبِي الْأَرْضُ عِنْدِي كُلُّهَا	حَتَّى أَعُودَ إِلَيْهِ أَرْضَ التِّيهِ
لُبْنَانُ صُنَّ كَنْزَ الْعَزَائِمِ وَاقْتَصَدَ	أَخْشَى مَعَ الْإِسْرَافِ أَنْ تَفْنِيَهُ

(ابوماضی، ۲۰۰۶: ۵۷۴)

«به زودی تمام کره زمین در نزد من وطن مرا اندازه می گیرد؛ تا اینکه سرزمین تیه را باز گرداند. لبنان! گنجینه های پایداری خود را حفظ کن و میانه روی کن؛ می ترسم که با اسراف کردن آن ها از بین بروند.»

۴-۵- ذکر مجد و شرف گذشته

هر دو در خلال اشعار وطنی خود به ذکر مجد و شرف گذشته می پردازند و به آن افتخار می کنند:

مجدّ یضاهی مجدّها الخلبا	فاستطلق التاریخ هل فی سفیره
أمّم و مجدّ أمیة ما شابا	شابت حضارات، و دالت و انطوت

(همان: ۷۰)

«از تاریخ پیرس، آیا در کتاب خودش عظمتی را مشاهده کرده است که شبیه به عظمت لبنان باشد یا آن را خدشه دار کند؟ تمدن ها همه کهنه و پیر شدند و امت ها حاکم شدند و منقرض شدند؛ در حالی که عظمت ریشه دار لبنان هرگز کهنه نمی شود.»

نگاه ابوماضی به وطن، به محدوده جغرافیایی لبنان محدود نمی شود؛ بلکه او با نگاهی عمیق، به جغرافیای انسانی و خصوصاً انسان به زنجیر کشیده شرق می اندیشد و علاوه بر لبنان، تمام کشورهای عربی و در نهایت شرق را وطن خود قلمداد می کند. در عشق به لبنان وطن اصلی خود می گوید:

لو أنّ فی کیوان دار اقامتی	لهجرت کیواناً الی لبنان
هو جنة الخلد التي منی بها	رُسل الهدی قدماً بنی الانسان

(ابوماضی، ۲۰۰۶: ۴۹۹)

«اگر خانه ای اقامت من در ستاره کیوان (اوج آسمان) هم باشد، حتماً از آن جا به لبنان هجرت می کنم؛ زیرا لبنان بهشت جاودانه ای هست که پیامبران برای هدایت فرزندان آدم قدم بر آن جا نهادند.»

و در عشق به دیگر سرزمین های شرقی و عربی، به ویژه سوریه و شام و فلسطین، چنین می سراید:

وطنان اشوق ما اکون الیها	مصر التي احببتها و بلادی
--------------------------	--------------------------

(همان: ۱۴۲)

«دو وطنی که دوست دارم در آن باشم، مصر و وطنم لبنان است.»

اما وطن در شعر اخوان یک جلوه بیشتر ندارد و آن ایران است چه ایران قدیم و چه ایران عصر حاضر:

کهن سغد و خوارزم را با کویرش	که شان باخت دوده‌ی قجر دوست دارم
عراق و خلیج تو را چون وراز رود	که دیوار چین راست دوست دارم
ولیکن از این هر دو، ای زنده، ای نقد	من امروز تو بیشتر دوست دارم

(اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۳۳۱)

۵-۵- فلسطین

فلسطین در شعر ابوماضی جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا فلسطین به هر حال کشوری عربی است و ابوماضی آن را نماد عظمت شرق می‌داند و با تمام سرزمین‌های عربی احساس خویشاوندی می‌کند. در نتیجه، اشعار زیادی در رابطه با فلسطین سروده و نگاهی شخصی و دلسوزانه به آن دارد. درباره‌ی مسأله فلسطین و دفاع از حقوق مردم محروم و ستم‌دیده‌ی آن، شاعران زیادی شعر سروده و اظهار نظر کرده اند.

ابوماضی با اندیشه‌ای ژرف به این موضوع نظر انداخته و با زیبایی، غضب خویش را نسبت به قوم اشغال‌گر یهود و یاری‌کنندگان آن‌ها، ابراز می‌دارد. کلام شاعر با استدلال‌های ظریف و بدیعی توأم است. ایلیا ابوماضی در خمایل، فلسطین را به گونه‌ای تصویر می‌کند که گویی خواب را بر چشم او حرام کرده است و رنج‌های فلسطین را بسان شمشیری تیز می‌داند که هر روز بر قلبش و بدنش فرو می‌آید:

فَخَطَبُ فِلَسْطِينَ خَطْبُ الْعَلِيِّ	و ما كان رزء العلي هينا
سَهْرنا لَه فَكأَنَّ السَّيْفَ	تَحزُّ بأكبادنا ههنا

(ابوماضی، ۲۰۰۶: ۵۲۸)

«مصیبت و رنج فلسطین، رنجی بسیار بزرگ است و مصیبت یک سرزمین بزرگ، کی گوارا تواند شد؟ از غم او پیوسته بیداریم و گویی شمشیرها، هر روز جسم و جانمان را هدف قرار می‌دهند.»

شاعر، اندوه فلسطین را، اندوه همه بشریت می‌داند و مشکل فلسطین را مشکل بزگواری‌ها و کرامت‌های انسانی می‌داند و مصیبتی که بر سر بزگواری‌ها می‌آید، آسان نیست.

قوم یهود قومی هستند که خواب را از دیدگان دیار پر از صلح و صفای فلسطین ربوده است. آن‌ها قصد به صلیب کشیدن سرزمین فلسطین را دارند؛ اما فلسطین به هیچ روی گردن بدین کار ننهد. در ادامه شاعر به قوم یهود می‌گوید: درخشش آرزوها شما را نفریید. مگر ملت فلسطین چه گناهی کرده اند که این همه به آن‌ها اذیت و آزار می‌رسانید؟ تنها گناهشان این است که به شما می‌گویند خانه ما را غصب نکنید، این‌جا سرزمین شما نبوده و نیست. اگر از اشغال خود دست بردارید، سرزمینی را که وطن ماست، قبر شما قرار می‌دهیم. در پایان، شاعر به ادامه مبارزه رزمندگان فلسطینی در برابر اشغال‌گران توصیه نموده و پیروزی نهایی را از آن اعراب و مرگ و نیستی را برای اشغال‌گران می‌داند.

اما فلسطین در شعر اخوان چندان بروز نیافته، فقط در یک‌جا در کنار وقایع دیگر به واقعه «صبرا و شتیلا» هم اشاره می‌کند و آن هم به این دلیل است که ایران در آن زمان تحت سلطه امریکا و انگلیس و طبیعتاً طرفدار رژیم صهیونیستی بود و فقط افراد روشنفکر جامعه به دفاع از حقوق فلسطین می‌پرداختند:

بگذر ازین همه، چه گناهی بود صبرایان و اهل شتیلا را؟

(اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۱۲۰)

۶-۵- مهاجرت

هر دو از مهاجرت به عنوان پدیده‌ای شوم نام برده‌اند؛ ولی چون درک درستی از جامعه خود داشتند، بر مهاجران سخت نگرفته‌اند. آن‌ها معتقدند علت عمده مهاجرت، مهیا نبودن شرایط فکری و فرهنگی جامعه است و باید شرایطی ایجاد شود که همگان بتوانند به راحتی در کشورشان زندگی کنند:

شردت اهلك النوائب في الار
ض و كانوا كأنجم الجوزاء
ما هجرناك اذ هجرناك طوعاً
لا تظني العقوق في الأبناء
نحن في الارض تائهون كأننا
قوم موسى في الليله اللیاء

(ابوماضی، ۲۰۰۶: ۱۹)

«سختی‌ها مردم تو را در سرزمین‌های دیگر پراکنده ساخت؛ در حالی که آنان مانند ستارگان دو پیکر درخشان و نورانی بودند. ما مهاجران از روی میل و رغبت تو را ترک نگفتیم، به فرزندان خود گمان نافرمانی مبر. ما مانند قوم موسی در روی زمین سرگردانیم؛ گویی ما مانند قوم موسی در شبی سخت و تاریک فرو مانده‌ایم.»

و اخوان خطاب به مهاجران چنین می‌سراید:

سلام ای گله‌ی مرغ‌های مهاجر	روان بال در بال، چون ابر عابر
چو دلتان بگیرد از این منظر، آسان	گشایید پر سوی دیگر مناظر
گه آواز خوان ره سپارید و بی‌تاب	گهی نیز خاموش و آرام و صابر
چو پنهان شوید از نگاهم به پرواز	شود شادی‌ام غایب، اندوه حاضر

(اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۱۴۵)

ابوماضی به دلیل دوری از وطن، در شعرش سوز و گداز و اشتیاق عجیب نسبت به وطن دارد و نگاه او به وطنش، نگاهی عاشقانه است:

وطن النجوم... أنا هنا حلق... أتذكر من أنا

(ابوماضی، ۱۹۸۶: ۷)

«ای سرزمین ستاره‌ها! من این‌جا هستم؛ بنگر. آیا به یاد می‌آوری من که هستم؟»

اخوان با این‌که در ایران بود، با این حال، سفرش از توس به تهران باعث شد تا او نیز خود را غریب احساس کند:

من کیستم؟ غریب جوانی	هم‌زاد با عذاب الیمی
در گوشه‌ای ز خطه تهران	افتاده در بلای عظیمی

(اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۱۲۹)

۶- نتیجه‌گیری

مطالعه تطبیقی شعر ایلیا ابوماضی و اخوان ثالث بر پایه مکتب آمریکایی که از حد و مرز ملی فراتر می‌رود، کاری خردمندانه به شمار می‌رود. بر مبنای شواهد تاریخی تقویت احساسات ملی‌گرایانه و عشق به وطن یا سرزمین مادری در هنگامه تجاوز بیگانگان، امری کاملاً طبیعی و فراگیر است و برعکس زمان

صلح و آرامش مرزهای جغرافیایی سرزمین مادری در هم می شکنند و هویت انسانی بر هویت ملی و تعصب نسبت به وطن اصلی غلبه می یابد.

وطن دوستی چه در شعر فارسی و چه در شعر عرب پیشینه تاریخی دارد. مهدی اخوان ثالث به تاسی از فردوسی استاد مسلم حماسه سرایی، بیش از شاعران دیگر عشق و علاقه خود را به ایران نشان داده است؛ همان گونه که ایلیا ابوماضی شاعر لبنانی نماینده تفکر ملی گرایانه مبتنی بر وطن دوستی در شعر معاصر عرب است.

هر دو شاعر به وطن نگاه ویژه ای دارند، اما ابوماضی با دید گسترده تری به این موضوع نگاه کرده است. وطن در شعر ابوماضی متأثر از مکتب ادبیات تطبیقی آمریکا، علاوه بر لبنان، شامل دیگر سرزمین های عربی به خصوص فلسطین نیز می شود، اما وطن در دید اخوان ایران است، چه ایران گذشته و چه ایران امروز.

این دو شاعر فرزند زمان خود بوده اند و به دلیل شرایط سیاسی و اجتماعی تقریباً یکسان - حضور بیگانگان در کشور- در اشعار خود مردم را به هوشیاری و حرکت به سوی آینده تشویق می کنند و آن ها را از هرگونه انفعال برحذر می دارند و آن ها را به دفاع از وطن و خروج استعمارگران از کشورشان فرا می خوانند و به این مهم دست نمی یابند؛ مگر این که با هم وحدت داشته باشند. هر دو از عاشقان وطن هستند که نمی توانند نسبت به آن بی تفاوت باشند و در اشعار مختلف عشق و علاقه خود را نسبت به وطن ابراز داشته اند و برای نشان دادن این علاقه به گذشته هم رجعت می کنند و به ذکر مجد و شرف گذشته خود می پردازند و به آن افتخار می کنند که این نوع بازگشت در شعر اخوان نمود بیشتری داشت. به نظر می رسد همانندی های بسیار میان مضمون وطن دوستی در شعر ایلیا ابوماضی و اخوان ثالث، نتیجه آرمان ها و آرزوهای مشترک ایشان در شرایط تقریباً همسان اجتماعی و سیاسی باشد، با این تفاوت که ابوماضی به دلیل دوری از وطن نگاهش رمانتیک است، هرچند که در اشعاری با مضامین اجتماعی- سیاسی، بیشتر به سمبولیسم اجتماعی تمایل دارد؛ اما اخوان دیدی واقع بینانه تر نسبت به وطن و مسایل مربوط به آن دارد. اگر اخوان ثالث نماینده

تفکر ملی گرایانه در شعر معاصر فارسی به شمار آید؛ ایلیا ابوماضی در شعر معاصر عرب، افزون بر این رویکردی فراملی گرای دارد.

کتابنامه:

الف - منابع فارسی

۱. ابریشمی، عبدالله، ۱۳۷۳، نقد و بررسی ناسیونالیسم، نشر نگارنده، چاپ اول، تهران.
۲. اخوان ثالث، مهدی، ۱۳۸۷ ت، تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم، نشر زمستان، چاپ اول، تهران.
۳. اخوان ثالث، مهدی، ۱۳۸۵، آخر شاهنامه، نشر زمستان، چاپ اول، تهران.
۴. اخوان ثالث، مهدی، ۱۳۸۸، زمستان، نشر زمستان، چاپ اول، تهران.
۵. اخوان ثالث، مهدی، ۱۳۷۹، ارغنون، نشر مروارید، چاپ اول، تهران.
۶. حجازی، بهجت السادات، ۱۳۸۵، «از ملی گرای فردوسی تا فرا ملی - گرای مولوی»، مجله کاوش نامه، سال هفتم، شماره ۱۲.
۷. درستی، احمد، ۱۳۸۱، شعر سیاسی در دوره پهلوی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران.
۸. زرقانی، سید مهدی، ۱۳۸۳، چشم انداز شعر معاصر ایران، نشر ثالث، چاپ اول، تهران.
۹. سیدی سید حسین، ۱۳۸۲، ادبیات تطبیقی، به نشر، چاپ اول، مشهد.
۱۰. کاخی، مرتضی، ۱۳۷۰، باغ بی برگی، نشر زمستان، چاپ اول، تهران.
۱۱. کثیرلو، یدالله، مرادی، محمد هادی، ۱۳۸۲، النفاؤل و التشاؤم فی شعر ایلیا ابوماضی، زبان و ادبیات عرب، دانشگاه تهران.
۱۲. محمدی آملی، محمدرضا، ۱۳۸۰، آواز چگور، نشر ثالث چاپ سوم، تهران.
۱۳. مولانا، جلال الدین محمد، ۱۳۷۹، مثنوی، ج ۱، نشر اطلاعات، چاپ چهارم، تهران.

۱۴. میر قادری، سید فضل الله و دهقانیان، جواد، ۱۳۸۶، عشق، وطن و فلسفه هستی در شعر ایلیا ابوماضی، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره ۲۶، شماره ۲، تابستان، پیاپی ۵۱.

۱۵. _____، ۱۳۸۹، مروارید شرق، دانشگاه شیراز، چاپ اول.

ب- منابع عربی

۱۶. ابوماضی، ایلیا، ۲۰۰۶، دیوان ایلیا ابوماضی، با مقدمه دکتر صلاح الدین الهواری، الطبعة الاولى، بیروت: دار و مکتبه الهلال.

۱۷. _____، ۱۹۸۶، تیر و تراب، بیروت: دارالعلم للملایین.

۱۸. _____، ۲۰۰۴، دیوان ایلیا ابوماضی، بیروت: دارالعودة.

۱۹. ناصیف، امیل، ۱۹۹۲، اروع ما قیل فی الوطنیات، الطبعة الاولى، بیروت: دارالجيل.

۲۰. برهومی، خلیل، ۱۹۹۳، ایلیا ابوماضی شاعر السؤال و الجمال، بیروت: دارالکتب العلمیه.

۲۱. حسن، محمد عبدالغنی، ۱۹۷۶، الشعر العربی فی المهجر، کوبت: دارالقلم.

۲۲. جحا، میثال خلیل، ۱۹۹۹، اعلام الشعر العربی الحدیث من احمد شوقی إلی محمود درویش، طبعه الثانيه، بیروت: دارالعود